



## خاکی در پای نهال فرهنگ

■ رضا امینی

جاده‌ای ابریشمین از تعامل فرهنگی و تبادل اقتصادی در دل خویش پنهان دارد. و خراسان کهن، مهد زبان فارسی به‌عنوان دومین زبان جهان اسلام و هدیه‌کننده سبک خراسانی و شاهنامه فردوسی به دنیای فارسی‌زبانان است؛ دنیایی که دهه‌هاست مرزهای سیاسی ساخته استعمار و غفلت ما از نزدیکترین ظرفیت‌های جهانی‌مان، مانع از فراهم آمدن نیروی فرهنگی آن شده است.

**5.** فرهنگ، باغستانی است که باید خود بروید و بوستانی است که باید خود ببوید. و البته این میان، کشاورزانی پرطاقت و دلسوخته و دل‌آگاه باید، که هم رموز آسمانی فرهنگ را پاس دارند و هم فراز و فرود زمینی آن را پرستاری کنند؛ مردمانی که یاریگری کنند تا شاخه روینده را از شاخه افت‌زده بازشناسند و در کاشت و داشت و برداشت، هر نهالی را به زمین مستعد خود بسپارند و از هر درختی در فصل خود میوه بچینند. و باغستان خراسان همان گونه که از هزار باغ دیگر بذر و قلمه ستانده است، باید به‌سود هزار شارستان و بهارستان دیگر، برگ و بار دهد. «خراسان فرهنگی» شاید که تنها بهانه‌ای باشد برای گرد هم آمدن آنانی که در جهان زاد و مرگ فرهنگ‌ها، به آبیاری درخت هویت دینی در خاک حاصلخیز خویش می‌انديشند.

جز پایتخت‌زدگی و بدتر از آن، غربزدگی برای کشور نخواهد داشت. در مقابل، تأکید بر هویت‌های بومی نیز اگر به معنای فخرفروشی و تعصب‌ورزی باشد، تنها اثرش زدودن ارزش‌های آسمانی نهفته در هر خاک است و روشن نگاه داشتن آتش دشمنی‌های زندگی‌سوز.

**4.** تأکید بر هویت بومی، لااقل در خراسان نمی‌تواند و نباید رنگ تعصب بگیرد؛ چه این که خراسان، از پیچیده‌ترین حوزه‌های فرهنگی و خود، دنیایی است از تلاقی و همزیستی اندیشه‌ها، قومیت‌ها، زبان‌ها و مذاهب اسلامی گوناگون. خراسان ایران، بازمانده‌ای از خراسان کهن اسلامی است و ایستگاه و گذرگاهی برای اندیشمندان و اقوام و حکومت‌های گوناگون، که این خاک را به نمونه کوچکی از سراسر ایران و حتی جهان اسلام تبدیل کرده‌اند.

خراسان بزرگ، حریم حرم رضوی (ع) است و گرچه به برکت آن، مشهد شهر دوم هر ایرانی و پایتخت معنوی ایران خوانده می‌شود، اما فراتر از آن کانونی جهانی و عرصه‌ای بی‌نظیر برای گفت‌وگوی حیات‌بخش در دنیای معنویت‌جوی امروز است. خراسان بزرگ در شمال‌شرقی‌ترین نقطه خاورمیانه و جنوب‌غربی‌ترین نقطه آسیای میانه، پیوندزنده دو حوزه کلان فرهنگی است که

به فردا، از مرور راه‌های آزموده و «اندیشیدن» در گذشته خود ناگزیر است. برای بهره‌بردن از ذخایر نزولات آسمانی، بی‌پنجه افکندن در خاک، کاریزی در کار نخواهد بود. تاریخ و جغرافیای هزارتوی هر سرزمین، نه دانستنی‌های شگفت‌انگیزند و نه موجبات تفاخر؛ که ترسیم‌گر مختصات زمانی و مکانی مردمان آن سرزمین برای عزیمت به یک «زندگی آسمانی» در «جهان آینده»‌اند. مختصات هر سرزمین، آمیخته نیک و بد آن است و مزیت‌های هر منطقه، سند مسئولیت‌های خاص آن.

**3.** تا مزیت‌های خرد و کلان بومی و هویت‌های منطقه‌ای ناشناخته باشند، نه دریافتن تاریخ ایران شدنی است و نه نقش‌آفریدن در پهنه جهان. ایران، خود منظومه خورشیدی بزرگی است که به کهکشان‌های بزرگتری هم تعلق دارد. ایران بیگانه با هند و عراق و تاجیکستان و افغانستان، فرزندی است دورافتاده از خانواده؛ و ایران بی‌آذربایجان و خراسان و فارس و کردستان و سیستان و بلوچستان و ... شیر بی‌بال و دم و اشکم است! دم‌زدن از آینده‌نگری، فرهنگ‌سازی، هویت ایرانی و ... تا وقتی به معنای پیچیدن نسخه‌های ذهنی و کلی و یکسان - و غالباً تقلیدی - برای سرتاسر کشور باشد، ارمغانی

**1.** از معانی واژه «فرهنگ» یکی هم این است: «شاخ درختی که در خاک کنند تا ریشه دهد، سپس در جای دیگر نهال کنند و سر برآورند». و در این معنا، همان گونه که در معانی دیگر، تصویری از «بر کشیدن» و «پروردن» است، تصویری از «پیوستگی به خاک» نیز هست.

فرهنگ اگرچه سر به آسمان می‌ساید، پای در خاک دارد. و در جهانی که دشمن دانا و نادان دوست، شاخه‌های بی‌ریشه نهال می‌کنند و باغ‌های مرده می‌پرورند، همین رویه زمینی و خاکی فرهنگ، هرچند در برابر چهره آسمانی آن اصالت نداشته باشد، جابایی محکم برای ایستادن و فرصتی بزرگ برای ریشه دادن و سر به آسمان کشیدن است.

**2.** فرهنگ را «کاریز» هم معنا کرده‌اند. و این، تداعی‌گر تلاش برای نوشیدن و نوشانیدن آبی است که باید از این پس زندگی‌بخش باشد. کشت و کار نهال فرهنگ، سراسر برای آینده است؛ پس مرور «گذشته» چه دردی دوا می‌کند؟ پیر فوتی که آینده‌ای ندارد، سرگرم «افتخار» به گذشته خویش است، بی آن که حتی حاصلی از فضل دیروزش داشته باشد. اما آن که درد امروز دارد و آهنگ رفتن